

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۶۳)

شنبه ۰۷ - ۱۱ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۳۰ - ۰۴ - ۱۳۹۷ م؛ ۲۱ - ۰۷ - ۲۰۱۸

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ نُخْلَعَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) [موسی] گفت، "و ماجرای تو چیست ای سامری؟" (۹۵) گفت، "بینا شدم به چیزی که بینا نشدند به آن، و گرفتم مشتکی از رد پای رسول را، و افکندم آن را، و این سان برایم آراست نفسم." (۹۶) گفت، "پس، برو، که بهره‌ی تو در زندگی این باشد که گویی: تماسی نباشد. و تو را موعدی است که هرگز تخلف نکنی آن را، و بنگر به معبودت که سایه‌وار پیوسته بودی با او، که هر آینه به آتش کشیم آن را، سپس پراکنده گردانیمش در دریا پراکندهی کامل!" (۹۷)

I. تفسیر

1. قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ: [موسی] گفت، "و ماجرای تو چیست ای سامری؟"

2. قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي: "گفت، بینا شدم به چیزی که بینا نشدند به آن،

و گرفتم مشتکی از رد پای رسول را، و افکندم آن را، و این سان برایم آراست نفسم."

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی در تفسیر این آیه کریمه، می‌فرماید که راست بودن این سخن سامری قطعی نیست حسب آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود. آن گاه می‌پردازند به این که این کار سامری معجزه نبود، و در ضمن آن توضیحی دارند مهم درباره پیشرفته بودن علم و صنعت در میان اقوام باستانی، و این که ممکن است کار سامری صنعتی پیشرفته بوده باشد در آن زمان، که مردم عادی از آن گاه نبودند. متن سخن ایشان از این قرار است:

مطلب دیگر این که در جریان این اعتراضی که وجود مبارک موسای کلیم نسبت به سامری داشت فرمود، "مَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ" (۲۰:۹۵ طه) یعنی این کار مهمی که تو کردی چه بوده است؟ سامری توضیح داد در دو مطلب یکی این که من چگونه این کار را کردم، یکی این که چرا این کار را کردم، آن انگیزه من چه بود و ابزار کار من چه بود. گفت، "بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ" (۲۰:۹۶ طه) من دیدم چیزی را که این بنی‌اسرائیل ندیدند. حالا با اثر پای آن فرشته را دید یا اثر پای مرکب فرشته را دید، که گفت من دیدم. حالا آن اثر را، آن خاک را گرفتم، و در این گوساله اعمال کردم. آیا چنین کاری بود؟ یا دروغی بود که سامری بافت؟ سامری هم، برخی‌ها نقل کردند از قبیلۀ بنی‌سامر است. برخی گفتند: نه، از همان شمرون و یهودی‌ها بود، که وقتی به عربی تعریب شده است، شده سامری. نه این که قبیله‌ای بود به نام بنی‌سامر.

خب، اصلاً این واقع شده یا واقع نشده؟

اثبات این که این درست بود. اگر خداوند اسناد می‌داد که سامری چیزی را دید که دیگران ندیدند، "و قَبِضُ قَبْضَةٍ مِنَ الرَّسُولِ"، معلوم می‌شود واقعتاً داشت. و اگر موسای کلیم می‌فرمود که سامری "قَبِضُ قَبْضَةٍ مِنَ الرَّسُولِ"، معلوم می‌شود واقعتاً داشت. اما هیچ کدام از این دو مطلب نبود. خود سامری دارد ادعا می‌کند من چنین چیزی را دیدم، و گرفتم اما درست است، یا درست نیست، واقع شد، یا واقع نشد، دیگر وجود مبارک موسای کلیم به او مهلت نداد. فرمود گوساله‌ات را ما آتش می‌زنیم، خاکسترش را به هوا پرت می‌کنیم، تو را هم به عذاب الیم دنیا و آخرت گرفتار خواهیم کرد، و خدا هم خواهد کرد. دیگر به او فرصت نداد که تحلیل بکند که این درست است، درست نیست، دروغ می‌گویی، یا واقعاً چنین چیزی بود، یا نه. اگر روایات معتبر باشد، يك، و در این گونه از مسائل هم روایت حجت باشد، دو، می‌شود به آن استدلال کرد، اما از آیه بر نمی‌آید که او چنین کاری کرده و درست هم بود.

پرسش: اگر خداوند تبارک و تعالی نقل کرده لابد يك چیزی بوده که نقل کرده.

پاسخ: بله خداوند آن را نقل کرده این کارها را کرده می‌گفت، "سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي" این يك، "فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ"، دو. بعد، فوراً وجود مبارک موسای کلیم فرمود ما همه اینها را آتش می‌زنیم دیگر به او مهلت نداد دیگر راست گفتی یا دروغ گفتی که پرسش: همین که رجم نکرده

پاسخ: چرا کاری که حالا خیلی‌ها دروغی را می‌گویند، و خدای سبحان دروغ آنها را نقل می‌کند. بعد آنجایی که گفته می‌شود خدا نقل کرده و رد نکرده، لسانش لسان امضاست. اما حالا این چنین حرفهایی را ردیف کرده، چنین حرفهایی را ردیف کرده. بعد وجود مبارک موسای کلیم هم بساط کَلِّش را برچیده. دیگر به او مهلت نداد که درباره حرفش مثلاً ادامه بدهد ما قطع داشته باشیم که این حرف درست است، بعد برویم به سراغش این آسان نیست.

پرسش: این که موفق می‌شود جسدي درست کند ولو بدون روح.

پاسخ: بله خب از این کارها که فراوان کرده بودند که، این جسدی درست کرده دستگامی روی آن تعبیه کرده، و وقتی جلوی باد می‌گذاشتند صدا کرده بود. این چیز خیلی مهمی نیست.

اولاً ما خیال می‌کنیم. دنیا الآن اگر خدای ناکرده یک جنگ جهانی اتفاق بیفتد، و بعد خیلی از این صنایع از بین برود، بعد از دو قرن، سه قرن، چیزهایی را درست بکنند، ما خیال می‌کنیم که اینها تازه درست شده در حالی که این دنیا، جهان یعنی یک میلیارد سال، و دو میلیارد سال نیست. این قدر بشر آمده، صنعت کرده، و صنعت برده، که دیگر ما در آن آخرهای بشریت داریم زندگی می‌کنیم. آن روزها چنین چیزی بود، یا نبود؟

قبلاً هم به عرض‌تان رسید که مرحوم بوعلی در اشارات و تنبیهات در آن بحث‌های سلامان و ایسال دارد، که حالا بوعلی برای قبل از هزار سال است دیگر، ایشان می‌گوید در عهد کهن برای این که کسی به کسی علاقه‌مند بود، فرزندی پیدا بشود که این فرزند از رجم کسی در نیامده، نطفه کسی را گرفتند در جای دیگر و پرورش دادند، به صورت انسانی در آمده. مرحوم خواجه نصیر در شرح این قسمت از قصه سلامان و ایسال می‌گوید وقتی ما به اینجا رسیدیم، این قصه برای ما روشن نشد. بیست سال بعد از این، که من اشارات مرحوم بوعلی را شرح کرده‌ام، به نسخ خطی رسیدم اصل قصه داستان سلامان و ایسال برای من روشن شد، که در عهد کهن، عهد کهن یعنی عهد کهن، نطفه کسی را گرفتند در جایی شبیه‌سازی کردند، بعد پرورش کردند، انسانی در آمده.

خب، این حالا برای چند هزار سال قبل است؟ روشن نیست ولی آن تاریخ نقلش بیش از هزار سال است. یعنی بوعلی گفته این قصه هست. مرحوم خواجه هم می‌فرماید ما بعدها پیدا کردیم. این چنین نیست که حالا اگر کسی نطفه را در بیرون رجم بسازد، و انسان بکند، کاری است که بشر تازه کرده. از این قصه‌ها در عالم فراوان است جریان همین ماه در عنوان قمر مصنوعی در شرح حال مرحوم خواجه و اینها فراوان آمده که بشر چنین کارهایی را می‌کرد.

به هر تقدیر، نه عالم عالم تازه است، نه این صنعت‌ها صنعت‌های تازه. چطور شده که سامری این کار را کرده که این گوساله بانگی داشت، آوازی داشت. همین، اصرار قرآن هم این است که "جَسَدًا لَّهُ حُوَّازٌ" (۲۰:۸۸ طه)، این خاثر نبود، این جسدی بود "لَّهُ حُوَّازٌ". هر جا نقل می‌کند این کلمه جسد را می‌آورد. معلوم می‌شود حیاتی در کار نبوده.

مرحوم شیخ طوسی- رضوان الله علیه- دارد که اگر او اثری از اثر پایی فرشته، یا اثر پایی مرکوب فرشته را گرفته، و گوساله را زنده کرد این معجزه نیست. برای این که امر عادی است. اگر هر کسی، حالا سامری، یا غیر سامری، هر کسی او را ببیند، اثر رسول را ببیند، و در مجسمه‌ای به کار ببرد. او زنده می‌شود. این را مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید ولی خب اثبات اینها آسان نیست. اصرار قرآن کریم در این که "فَأَخْرَجَ لَكُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَّهُ حُوَّازٌ" (۲۰:۸۸ طه)، نه "عَجَلًا لَهُ خَوَارٌ" نشان می‌دهد که حیاتی در کار نبود.

بنابراین، اثبات این که این حیات پیدا کرده کار آسانی نیست. گذشته از این که نیازی هم به حیات نداشت. همین بنی اسرائیل وقتی از دریای سرخ گذشتند به آن عمالقه رسیدند که "فَاتَّوَا عَلَي قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَي أَصْنَامٍ لَهُمْ" (۷:۱۳۸ الأعراف) مگر آن بت‌ها، مگر آن گوساله‌هایی که آنجا دیدند "له خوار" بود؟ این خوی گوساله‌پرستی از دیرزمان در آنها بود "وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ" (۲:۹۳ البقرة). اینها به دنبال این خوار و امثال خوار نبودند. اینها گوساله‌ای که می‌پرستیدند، یک مجسمه مخصوصی می‌خواستند، می‌گفتند، "يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ" (۷:۱۳۸ الأعراف). حالا چه زنده، چه حیوان، چه غیر حیوان. چنین کاری را سامری کرده. غرض این که ما اثبات بکنیم، یعنی یقین داشته باشیم که سامری درست گفته، این شاهد دیگر می‌طلبد. وجود مبارک موسای کلیم به او مهلت نداد که دیگر او بماند و حرفهایش را اثبات بکند، فرمود گوساله‌ات را ما نسف می‌کنیم، تو هم در دنیا به عذاب لامساس مبتلایی، در آخرت هم به وعید الهی که "لَنْ نُخَلِّقَهُ" (۲۰:۸۹ طه)، گرفتار می‌شود. این سه مطلب را درباره سامری و کار سامری گفته.

پرسش: قرآن کتابی دینی است باید بیان می‌کرد.

پاسخ: بله، اما چیزهایی که لازم باشد، ضروری باشد. بعضی از چیزهایی که خیلی مهم نبود به یک بار گفتن اکتفا کرده. اگر این یک چیز ضروری و لازم بود، این همه بت‌ها را گفته، حالا بیان بکند که از چه چیزی این بت‌ها را درست کردند، با چه فرمولی درست کردند، انگیزه بت‌سازها چه بود، اینها ضروری نیست. اینها "لَا يَضُرُّ مَنْ جَهْلُهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ". اگر قرآن کتاب مبین است کتاب هدایت هم هست چیزی که به حال مردم نافع است وجود مبارک پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- این را فرمود، امام صادق- سلام الله علیه- فرمود. فرمود، "ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهْلُهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ" (الکافی، ج ۱، ص ۳۲). چیزهایی است که آدم بداند نفع نمی‌برد، نداند ضرر نمی‌کند. حالا چه کسی درست کرده، از چه چیزی درست کرده، چطور شده، این مردم بت‌پرست شدند؟ با چه صنعت‌گری این بت‌ها را راه‌اندازی کردند؟ اینها چیزی نیست که ضرورت داشته باشد.

غرض این که ما یقین داشته باشیم که سامری چنین کاری کرده، حرفی زده درست بوده، این دلیل می‌خواهد، ولی در روایات هست که مثلاً اثر جبرئیل، اثر پای جبرئیل، یا اثر پای مرکوب جبرئیل را گرفته، این کار را کرده، ولی با ظاهر قرآن باید موافق باشد. ظاهر قرآن این است که حیاتی در کار نبود. حالا ممکن است اثری گرفته باشد و این به صورت یک صدای گاو از این دست‌ساز مجسمه دست‌ساز آهنگی، بانگی در آورده باشد آن ممکن است اما حیات نبود. پرسش: انگیزه سامری از گفتن این دروغ چه بوده؟

پاسخ: این "كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي" (۲۰:۹۶ طه)، که می‌گوید حالا که انگیزه‌اش چه بود ولی چطور این کار را کرده خودش گفته، "فَقَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ"، اما انگیزه‌اش، "وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي" که مقام ثانی بحث است. فرمود، "فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ" (۲۰:۹۵ طه)، چطور این کار را کردی؟ و چرا این کار را کردی؟ خَطْبُ تو چه بود در حقیقت "قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ" (۲۰:۹۶ طه).

سیدناالاستاد، مرحوم علامه، بیانی را دارد از بعضی‌ها هم نقل کردند، و آن این است که این که گفت، "بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ" منظور از رسول، وجود مبارک موسای کلیم است، یک من برخی از آثار او، احکام او، حکم او، معارف دینی او را گرفتم، دو. اینها را با وثیقت و صنمیت آمیختم و آلوده کردم، سه. به خورد مردم دادم، چهار. یک دین النقطاتی را به مردم تحمیل دادم. برخی‌ها همان جریان حسن بصری را که در بصره وجود مبارک حضرت امیر داشت سخنرانی می‌کرد. این لوازم‌التحریر در آورد بنویسد. حضرت فرمود هر قوم یک سامری دارد، و تو هم جزء سامری آن قومی. طبق برخی از نقل‌ها. یعنی تو بعضی از حرف‌های ما را می‌نویسی، بعضی از حرف‌ها را از جای دیگر با آن النقطات می‌کنی، به خورد مردم می‌دهی، که می‌گویند این قصه و این نقلی که وجود مبارک حضرت امیر درباره حسن بصری فرمود، [با] این وجه دومی که درباره کار سامری گفته شد هماهنگ است، که منظور از رسول، حضرت موسی-سلام الله علیه- است. سامری بخشی از آثار دینی حضرت موسی را گرفته، بخش دیگر را النقطات کرده، به خورد مردم داده، به صورت دین در آورده. این هم یکی از جوهری است که نقل شده. اما هم سیدناالاستاد و هم بزرگان دیگر می‌فرمایند مسئله باز مورد تفحص بیشتری باید باشد برای این که قرآن کریم همین یک جا این را نقل کرده. و وقتی قرآن کریم یک جا نقل بکند، دیگر آیات دیگری از باب "يَفْسُرُ بَعْضَهُ بَعْضًا" نیست تا وضع این را روشن بکند. روایات هم باید مواظب باشیم محدوده‌ای را که قرآن روشن کرده بر خلاف آن محدوده نباشد، آن محدوده‌های دیگر که تقیید اطلاق است، یا تقیید عموم است، یا قرینه برای ذی‌القرینه است آن محدوده را می‌تواند روشن کند.

... خب، "قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ" بین قَبِض و قَبِص که قبض با ضاد و قبص با صاد فرقش این است که اگر یک وقت چیزی را با گف بگیرند، می‌گویند قبض، اگر با سرانگشت با انگشتان بگیرند می‌گویند قبص، قبص با صاد. خب "قَبِضْتُ" یعنی یک مشت خاک را مثلاً من گرفتم "قَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ"، این قبض به معنای مقبوض نیست این قبض همان مفعول مطلق تأکیدی است، "قَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَبَدَّهَا" همان طوری که آن زینت‌ها را القا کردند که آیه ۸۷ همین سوره بود که "وَ لَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْنَاهَا" این "بَدَّهَا" همان کار "فَقَدْنَاهَا" را می‌کند ما همان کار را کردیم تا این گوساله به راه بیفتد یک صدا داشته باشد این برای چطور، و اما چرا این کار را کردیم، "وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي".

3. اشاره: شیخ ابن عربی در "فصل حکمت نبوی در کلمه عیسوی" از فصوص الحکم چنین می‌فرماید:

بدان که از ویژگی‌ها ارواح این است که بر چیزی گذر نمی‌کنند مگر آن که آن چیز زنده می‌شود، و زندگی ساری شد در آن. از این روی، سامری برگرفت مشت‌ی از جای پای رسول را، که همان جبرئیل-علیه السلام- بود، و او روح است، و سامری عالم به این امر بود. پس، چون شناخت او را که جبرئیل است، دانست که زندگی ساری شده است در آنچه بر آن گذشته است. بنابراین، برگرفت از جای پای رسول قبضه‌ای را- به صاد و یا به ضاد-، یعنی یک مشت پرده‌ش، یا به اطراف انگشتانش، و ریخت آن را در گوساله، و گوساله خوار کرد، زیرا صوت گاو خوار است، و اگر آن را بر صورت دیگری می‌ساخت، نسبت داده می‌شد به او اسم صوت آن صورت، مانند "رُغَاء" (نعره) برای ستر، و ثواج برای گوسفند، و یُعَار برای بز، و صوت برای انسان، یا نطق یا کلام.

پس، این مقدار از زندگی که در اشیاء ساری است، لاهوت نامیده می‌شود، و ناسوت همان محلی است که آن روح قیام بدان دارد، و ناسوت روح نامیده می‌شود به سبب آنچه بدان قیام دارد.

4. قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ نُخْلِفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا: گفت، "پس، برو، که بهره‌ی تو در زندگی این باشد که گویی: تماسی نباشد. و تو را موعده‌ی است که هرگز تخلف نکنی آن

را، و بنگر به معبودت که سایه‌وار پیوسته بودی با او، که هر آینه به آتش کشیم آن را، سپس پراکنده گردانیمش در دریا پراکندنی کامل!"

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید:

فرمود، "فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ" بعد از آنکه آن قصه چگونگی را بیان کرده چرایی را هم شرح داده، "وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي"، این خطر هست، آن‌گاه وجود مبارك موسای کلیم دیگر به او مهلت نداد که در بین مردم باشد فرمود، "فَأَذَمْتُ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مَسَاسَ" باید از جامعه جدا بشوی، دور باشی، دور باد از جامعه، به عذابی گرفتار شدی. می‌گویند وسوسه از همان‌جا شروع شده که نه کسی حاضر است با تو از نزدیک گفتگو کند و نه تو توان آن را داری که در جامعه زندگی کنی باید همانند وحوش در بیابان‌ها به سر ببری که یک عذاب دنیایی است برای تو "فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مَسَاسَ" خودت فرار می‌کنی از مردم می‌گویی با من تماس نگیرید، مردم هم از تو تماس نمی‌گیرند، نظیر حیوانات وحشی که فرار می‌کنند، این یک عذاب آخرت هم به انتظار توست "وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ نُخَلِّقَهُ" این موعده از وعده نیست، از وعید است، وعده چون ثلاثی مجرد است هم درباره نوید هست هم درباره تهدید گرچه غالباً تهدید با باب افعال است "أوعد" است، ولی "وعد"، که ثلاثی مجرد است در هر دو مورد به کار رفته "وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا" یعنی جای وعیدی هست که "لَنْ نُخَلِّقَهُ" اما راجع به این بُنی که درست کردی "وَ انظُرْ إِلَيَّ إِلَهَكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا"...

... منتها این سؤال که به سامری فرمود، "فَمَا حَطْبُكَ" حَطْب آن کاری است که مورد احترام و یا اهتمام مخاطب است حالا یا نشاط فراوان را در بردارد یا اندوهی را، تأسفی را، فتنه‌ای را،...

پس حَطْب آن امری است که مخاطب با او درگیر است در اثر فتنه یا مصیبت و مانند آن هر کاری را نمی‌گویند حَطْب. وجود مبارك موسای کلیم بعد از پرداخت به آن دو مطلب یعنی توضیح خواستن از بنی‌اسرائیل، و بعد از گفتگو با وجود مبارك هارون- سلام الله علیهما-، رو کرد به سامری حالا یا سامری را احضار کرد یا سامری آنجا حاضر بود یا خود حضرت نزد سامری رفت بالأخره آنجا با سامری این گفتگو را کرد، که سامری "مَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ" در این که یکی از این سه مُحتملات هست، حرفی نیست حالا یا سامری آنجا حضور داشت، یا سامری را احضار کرد، یا خودش حضرت رفته نزد سامری، و از او توضیح خواست. فرمود، "فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ" این کار مهمی که کردی برای چه بود؟

اول اعتراض نکرد، اول گفتگو شروع شد تا معلوم بشود کار خوبی کرد، یا نه، معذور بود، یا نه. بعد، وقتی معلوم شد که معذور نبود، آن وقت آن حکم حاد شروع شد "فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ" سامری در جواب این حرف را زده گفته که "بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا"، من دیدم چیزی را که اینها ندیدند، "قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ"، این "بَصُرْتُ" به معنای ایصار به معنای رؤیت در این گونه از موارد می‌آید، نه به معنای نظر کردن، "بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ" خب، من دیدم چیزی را که همراهان من ندیدند، "فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ" من یک قبضه، مُشْتِي از اثر پیامبر گرفتم، رسول گرفتم. می‌بینید صدر و ساقه این جمله معماست. این که من دیدم، ابومسلم حرفی زده است که هم زمخسری بی‌میل نبود که آن را ببذیرد که از مفسران معتزله است، و هم فخر رازی بالصراحه تصریح می‌کند که این قول به تحقیق نزدیک‌تر است، که خودش از مفسران اشاعره است. برخی از متأخرین هم این را پذیرفتند اما بر اساس لاعلاجی پذیرفتند. ابومسلم می‌گوید که چیزی از آیات بر نمی‌آید که این رسول چه کسی است، این قبضه چیست، این دیدن چگونه بود، چه خصیصه‌ای برای سامری بود، که دید [آنچه را] دیگران ندیدند، گرفت چیزی را که دیگران نگرفتند، چه خصیصه‌ای بود برای آن مقبوض که بتواند گوساله‌ای را به صدا و بانگ در بیاورد؟ حالا یا حیات ببخشد، یا بی‌حیات بانگ به او بدهد، و مانند آن؟ چون هیچ شاهده‌ای ما از آیات قرآن نداریم، لذا مُحتمَل است که آنچه را که ما می‌گوییم درست باشد. آن چیز چیست؟ و آن این است که ما اگر بگوییم منظور از رسول جبرئیل است، در این بخش از آیات سخن از جبرئیل نبود تا ما بگوییم الف و لامش الف و لام عهد است. گذشته از این که از جبرئیل به رسول یاد نمی‌شود. این را سیدنا الاستاد در میزان رد کردند که نه، جبرئیل رسول است "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ" (۲۰-۱۹ : ۸۱ التکویر)، و مانند آن. جبرئیل رسول است، درست است که رسول بر جبرئیل اطلاق شده اما در این آیه با الف و لام که معهود نیست، عهد ذهنی نیست، عهد ذکری هم نیست، چگونه ما بگوییم "الرَّسُولُ" به معنای جبرئیل است؟ رسول بر جبرئیل اطلاق شده اما "الرَّسُولُ" که با الف و لام است معهود نیست، مذکور نیست، مسبوق نیست، چگونه منظور آن باشد؟ صرف امکان کافی نیست برای استظهار لفظی. به هر تقدیر، حرف ابومسلم این است که این "الرَّسُولُ" را به معنای جبرئیل بگیریم بسیار دشوار است. آنچه را که بگوییم سامری دید دیگران ندیدند، شاهد می‌خواهد بگوییم چیزی را او گرفت که دیگران نگرفتند. باید بگوییم

مضافی محذوف است "من أثر قدم الرسول" یا "من أثر حافر الرسول". شما می‌گویید که اسبی که مثلاً جبرئیل - سلام الله علیه - سوار بود، اثر پای آن اسب، زیر پای آن اسب را گرفت. برخی از مفسران متأخر می‌گویند این در اسرائیلیات هم نیست تا ما بگوییم از اسرائیلیات به تفاسیر اسلامی راه پیدا کرده. خب، پس بنابراین جوهری که جناب فخر رازی می‌گوید که مُسْتَبَعَد است که حرف مفسران درست باشد، و این وجوه را هم از ابومسلم نقل می‌کند، یا خودش تأیید می‌کند این است که "بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا" چطور او دید و دیگران ندیدند، "فَبَصُرْتُ فَبَصُرْتُ" چه چیزی را، چه خاکی را گرفت که دیگران نگرفتند، و کجا او فهمیده بود که خاکی پای اسب جبرئیل چنین اثری دارد، از کجا دید، جبرئیل را از کجا می‌شناخت؟ احتمال این که این در دوران کودکی این را در غار تربیت کردند و جبرئیل تغذیه او را به عهده داشت آن هم اول کلام است که اثبات آن هم کار آسانی نیست و از کجا جبرئیل را می‌شناخت و از کجا اسب جبرئیل را می‌دانست که این اسب جبرئیل است. ...

... حالا ببینیم این اثر رسول به آن جبرئیل می‌خورد یا اسب جبرئیل می‌خورد یا به خود وجود مبارک موسی می‌خورد. خب، پس این که مفسران گفتند اثباتش از آیه مشکل است. بعد "فَبَصُرْتُ" کجا بُدُ کردم من، گرفتم این قبضه را بعد پرتش کردم، این پرتش کردم این را ریختم دور، چه چیزی را ریختم دور؟ آن که ابومسلم می‌گوید، می‌گوید که این سامری گفته که من آدم در دین شما مقداری از دین را گرفتم، من دیدم چیزی را که این عوام‌ها نمی‌دیدند، من دیدم - معاذ الله - این دین دین به درد بخوری نیست، "فَبَصُرْتُ" انداختمش دور، من مقداری از اثر رسول، یعنی موسی، یعنی سنت، یعنی شریعت او را گرفتم، بعد فهمیدم که چیزی در آن نبود، انداختمش دور.

این حرف ابومسلم است. فخر رازی می‌گوید این به تحقیق نزدیک‌تر است که منظور از رسول، موسی - سلام الله علیه - است، اثر رسول همان سنت اوست، "فَبَصُرْتُ فَبَصُرْتُ" یعنی مقداری از سنت او را گرفتم، "بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا"، من دیدم که این فایده‌ای ندارد کار آمد نیست، "فَبَصُرْتُ" یعنی انداختمش دور. این پنج مطلب، پنج مطلب یعنی پنج مطلب. چرا این کار را کردم؟ "سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي". این جواب این که گوساله را چگونه به حرف آوردی نمی‌دهد. آن جواب را نمی‌دهد. جناب ابومسلم رفته پاسخ سامری را خوب تبیین کند اما نیمه راه آمده. تمام این امور پنج‌گانه‌ای که ابومسلم با تلاش و تحقیق و کوشش جناب فخر رازی تحلیل کرده به همین کار برمی‌گردد که من دست از دین برداشتم اما جواب این که چگونه این عجل به صورت جسد، "اللهُ حُجْوَةٌ"، در آمده، بعد گفته شد که این خداست، بعد مردم را به گوساله‌پرستی دعوت کرده، جواب این داده نشده. اما آن که غالب مفسران می‌گویند بالأخره می‌خواهند همین را توجیه کنند این کار چگونه شده است، چگونه مردم را از توحید منحرف کردی، به گوساله‌پرستی در آوردی؟ بالأخره آنچه را که غالب مفسران گفتند در مسیر است در فضای تفسیر است آنچه را جناب ابومسلم گفته و زمخشری بی‌میل نیست که تقویت کند برای این که آن را اول وجهین ذکر کرده، و فخر رازی با تمام تلاش و کوشش می‌خواهد این را تحقیق بکند، جوهری را برای او ذکر کرده، می‌گوید أقرب الی التحقيق است، برخی از مفسران متأخر مصر و امثال مصر همین را تقویت می‌کنند، این نیمه راه است. این جواب موسای کلیم نشد، این جواب برای ارتداد او شد، نه جواب برای "حَطْبُكُ يَا سَامِرِيُّ" اما آنها ظاهر سؤال و جواب این است که مسئله گوساله‌پرستی را تبیین کند، برای چه، چه کار کردی، چطوری شده که مردم را به این سمت دعوت کردی؟

خب، مستحضرید که ما یک بحث فقهی داریم که یک بخش قرآن کریم با همه حدودش مشخص می‌شود یکجا نوشته می‌شود، می‌شود کلام الله اما حجت نیست، حجت نیست یعنی حجت نیست هیچ فقهی برابر قرآن نمی‌تواند فتوا بدهد چون کسی نمی‌تواند - معاذ الله - بگوید "حسبنا کتابُ الله"، که این را فقط باید بیاید بنویسد، خدمت روایات باید برود، این پنج، شش جهت فقهی و اصولی روایات را تنظیم بکند، باز هم نمی‌تواند فتوا بدهد. برای این که نمی‌تواند بگوید حسبنا - معاذ الله - العتره. باید این دوتا را تلفیق کند عام و خاصشان را، مطلق و مقیدشان را، مُجْمَل و مُقَيَّدشان را، قرینه و ذی‌القرینه‌شان را، ناسخ و منسوخشان را، متشابه و محکمشان را جمع‌بندی بکند، بعد فتوا بدهد. این کار در فقه انجام می‌شود اما در تفسیر فقط می‌بینید همه مفسران قسمت مهمش به همین آیات برمی‌گردد بخشی از روایات را هم ذکر می‌کنند لذا فتوای مرحوم شیخ طوسی را باید از نهاییه و مبسوط او به دست آورد نه از تبیان هرگز از تبیان شیخ طوسی فتوای فقهی او به دست نمی‌آید لذا می‌گویند "کما فی الفقه"، قسمتهای مهم را می‌گویند "کما فی الفقه". خاصیت تفسیر این است، وگرنه می‌شد فقه، ولی در این گونه از موارد اگر غالب مفسران راه دیگری را طی کردند باید همان راه را طی کرد، نه چون غالباً فرمودند. برای این که راه این است، و جناب ابومسلم گرچه چهارتا شبهه راه انداخته اما بالأخره راه‌حل نشان نداده، این جواب موسای کلیم داده نشد که این گوساله‌پرستی برای چه بود، این گوساله را چگونه به حرف آوردی، چگونه مردم را به این دعوت کردی، اما من دیدم دینت کهنه است و سودمند نیست انداختمش دور این که جواب این نشد. خب، ممکن است کسی قبول نکند، و مرتد بشود اما این دیگر بساط گوساله‌پرستی را پهن نمی‌کند...

5. نمونه‌ای از تفاسیر مفسران: برای آشنایی با تفسیر مفسران دیگر از این آیات تفسیر **نعمة الله بن محمود النخجوانی (وفات ۹۰۰ هـ ق)** در "**الفواتح الإلهية و المفاتيح الغيبية**" (ص ۵۲۱-۵۲۰، ترجمه) را می‌آوریم:

"قَالَ فَمَا حَطْبُكَ" و کدامین چیز بزرگترین مقاصد و مطالب تو بود از این تفرقه و اضلال "یا سامری" گمراه کننده؟ "قَالَ" سامری مقصودم نیست مگر ریاست و زیادت بر آنها با چیزی از خوارق که متمایز کند مرا از آنها هنگامی که "بَصُرْتُ بِهَا" (بینا شدم به آنچه) یعنی به چیزی که "لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ" (بینا نشدند به آن) أصلاً، و آن این بود که دیدم جبرائیل سوار بر اسبی سرشار از حیات بود که قدمش را بر چیزی نمی‌گذاشت مگر آن که زنده می‌شد، "فَقَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَمْرِ الرَّسُولِ" (و گرفتم مُشتی از رد پای رسول را)، یعنی از خاکی که گذشته بود بر آن سُم اسب رسول، که همان جبرائیل است، و حفظ کرده بودم آن را تا زمانی که ذوب کردند زیور آلات خود را، "فَبَدَّئُهَا" (افکندم آن را) در آن، و ساری شد حیات دنیا از آن به صورتی که از زیور آلات آنها ساخته شده بود، و بانگ بر آورد. پس، امر کردم آنها را اله گرفتن آن، "و" به طور خلاصه، "كَذَلِكَ سَوَّلْتُ" (این گونه آراست) و تزیین نمود "لِي نَمْسِي" (برایم نفسم) تا متبوع آنها و مقتدای آنها باشم.

"قَالَ" به او موسی "فَأَذْهَبَ" (پس، برو) از نزد من و دور باش از دید من، "فَإِنَّ لَكَ" (پس، همانا تو راست) یعنی حق گردید و ثابت گردید برای تو "فِي الْحَيَاةِ" یعنی در حین حسن و حیات تو، "أَنْ تَقُولَ لَا مَسَاءَ" (که بگویی تماسی نباشد) برای تو، و نه احساس و ادراکی. یعنی، تو در زندگی از جمله‌ای امواتی باشی که فاقد حواس و ادراک عموم مشاعر و مدارک می‌باشند به خاطر اعتقادات به حیات این جماد، و این را الهایی گرفتی که زنده و قیوم و متصف به صفات کمال است، و گمراه کردی به سبب این جمعی عظیم از مردم را، "وَ إِذْ لَكَ" (و برای توست) در نشأه دیگر "مَوْعِدًا" (وعیدگاهی) از جحیم "لَنْ تُخَلِّقَهُ" (تخلّف نکنی از آن) تو هیچگاه، و هرگز منتقل نشوی از آن اصلاً زیرا که تو را توبه‌ایی نباشد از آن تا قبول شود از تو توبه‌ات، و در گذشته شود از تو به سبب آن. پس، تعیین یافت که تو در آن باشی ابد الأبد (برای همیشه)، "و" هنگامی که حال خودت را در دنیا و آخرت شناختی، "انظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلَمْتَ" (و بنگر به معبودت که سایه‌وار پیوسته بودی با او) و شدی "عَلِيَّة" (بر آن) و بر عبادتش "عَاكِفًا" (گردنده در پیرامون) مقیمی عازم و جازم، "لِنَحْرِقَنَّهُ" (که هر آینه به آتش کشیم آن را) و اگر این اله می بود، آتش آن را نمی‌سوزاند، "مُّ" (سپس) بعد سوزاندن و بعد از خاکستر شدن "لِنَسْفِئَنَّهُ" (بر باد دهیم آن را) و پراکنده گردانیمش، "فِي آيَةٍ سَفَاءًا" (در دریا بر باد دانی کامل) پراکنده کردن و پخش کردنی که باقی نگذارد از اجزاء آن در خشکی چیزی، و خلاصه آن که موسی- علیه السلام- به آتش کشید آن را، و بر باد دادش.

6. اشاره: شیخ ابوالقاسم قشیری در ذیل این آیات چنین فرمود (ترجمه):

قول او- جلّ ذکرة-، "قَالَ فَأَذْهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مَسَاءَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخَلِّقَهُ" (۲۰:۹۷ طه) (گفت، "پس، برو، که بهره‌ی تو در زندگی این باشد که گویی: تماسی نباشد. و تو را موعدی است که هرگز تخلّف نکنی آن را!") بر موسی - علیه السلام -، پنهان نبود تأثیر تقدیر و این که ابداع تنها از آن حقّ است، در خطابش با حقّ گفته بود، "إِنْ هِيَ إِلَّا يُنْتَشَأُ" (۷:۱۵۵ الأعراف) (این نیست مگر فتنه‌ی تو)، و لیکن - با این حال - رها نکرد او را از روا دانستن عقوبت بر سامری و امر کردن درباره او بدانچه سزاوار آن بود تا دانسته شود که گرچه حکم در ابداع و ایجاد از آن خداست، معاتبه و مطالبه متوجه خلق است به مقتضای تکلیف، و اجراء کردن حقّ آنچه را به جریان در می‌آورد حُجَّتی نیست برای او، و نه عذری باشد برای او.

قول او- جلّ ذکرة-، "وَ انظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لِنَحْرِقَنَّهُ ثُمَّ لِنَنْسِفَنَّهُ فِي آيَةٍ سَفَاءًا" (۲۰:۹۷ طه) (و بنگر به معبودت که سایه وار پیوسته بودی با او، که هر آینه به آتش کشیم آن را، سپس پراکنده گردانیمش در دریا پراکندنی کامل!) هرچه را قلب تعلق گیرد بدان، غیر از الله، حقّ - سبحانه- همراه با دوستدارش بر باد دهد. و برای همین، بت‌ها را فردا در آتش می‌افکند همراه کفار در حالی که جرمی ندارند، و تکلیفی بر آنها نیست، و نه علمی دارند و نه خبری، و تنها جماداتی هستند. (پایان نقل) هر چند این سخن موسی- علیه السلام-، که شیخ قشیری بدان استشهاد فرمود مربوط به کشته شدن هفتاد نفر همراهان موسی- علیه السلام- است، برای مقصود او در اینجا نیز می‌تواند بدان استشهاد شود، به ویژه آن که در اینجا خود خدای تعالی به موسی- علیه السلام فرمود، "إِنَّمَا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ" (۲۰:۸۵ طه) (پس، ما به فتنه افکندید قوم تو را پس از تو، و گمراه کرد آنها را سامری.)

به نظر می‌رسد که در اینجا باید به دو امر توجه داشت. یکی این که رسولان را شریعتی است، که باید مردم را بدان دعوت کنند، و موسی- علیه السلام- از حیث رسول بودنش، می‌بایست گوساله‌پرستی را، به هر دلیل و یا سببی پدید آمده باشد، نفی می‌فرمود. دیگر این که در این میان مشرب و ذوق رسولان نیز شاید بی‌تاثیر نباشد، و الله اعلم. برای مثال، شیخ ابن عربی در فتوحات مکیه (ت. عثمان یحیی، ج ۳، ص ۳۷۷ - ۳۷۵ ترجمه) در بحث از علامات عیسویین اشارتی چنین می‌فرماید:

علامات عیسویین

عیسویین را هم‌تی است فعال، و دعایی مقبول، و کلمه‌ای مسموع. و از علامت عیسویین آن است که چون خواهی بشناسی آنها را، بنگر به دنبال هر شخصی که در اوست رحمتی به عالم، و شفقتی بر آن- هر که باشد، و بر هر دینی که باشد، و بر هر نحلّه (گرایش) که ظاهر شده باشد- و تسلیم خدا هستند درباره آنها، سخن نمی‌گویند بدانچه سینه‌ها تنگ شوند برای آن در حق همه خلق هنگام خطابشان با عباد الله. و از علامات‌شان آن است که آنها نظر می‌کنند در هر چیزی به زیباترین آن، و جاری نمی‌شود بر زبان‌شان به جز خیر و اشتراک دارند در آن طبقه نخست و دوم [از عیسویان].

اول، مثل آنچه روایت شده است از عیسی- ع- که دید خوکی را، و به او گفت، "سلامت زود بگذر!" از او درباره آن پرسش شد، فرمود، "عادت می‌دهم زبانت را به سخن خیر".

و اما دوم، نبی- ص-!- درباره مرده‌ایی هنگامی که گذشت بر آن فرمود، "چه زیباست سپیدی دندان‌هایش!" و کسانی که همراه او بودن گفتند، "چه بد بوست بوی آن!"

و هر چند نبی- صلی الله علیه و آله و سلم- امر فرمود به کشتن مارها بر وجهی خاص، و خبر داد که "خدا دوست دارد شجاعت را هر چند بر کشتن ماری بوده باشد"، و با این حال، چون در "منی" نزد غاری بود که بر او سوره "و المرسلات" نازل شد- و آن غار شناخته می‌شود به مرسلات تا هم اینک-، داخل آن شد از روی تیرک، پس ماری خارج شد، و صحابه شتافتند به کشتن آن، و او عاجز گرداند آنها را، پس رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود، "همانا خدا حفظ فرمود او را از شرّ شما همان گونه که حفظ فرمود شما را از شرّ او". آن "شرّ" خواند با این که مأمور بودند به آن، مثل قول او- تعالی- درباره قصاص، "و جزاء سیّئة سیّئة مثلهما" (۴۰:۴۲ الشوری) (و جزای زشتی زشتی‌ای است مثل آن)، و قصاص را سینه نامید، و میل کرد سویی عفو، و واقع نشد چشم او- صلی الله علیه و آله و سلم- مگر بر زیباترین آنچه در مرده بود.

پس، چنین باشند اولیاء الله، که نگاه نمی‌کنند در هر چه نگاه می‌شود بدان مگر به زیباترین چیزی که در آن است. و آنها کور هستند از زشتی‌های خلق، نه از زشتی‌ها، چرا که آنها مأمور هستند به اجتناب از آنها.

7. اشارتی دیگر: درباره این مجازات سامری، "أَنْ تَمُوتَ لَا مِسَاسَ" (که بگویی تماسی نباشد) در تفاسیر توضیح قابل قبولی نیامده

است جز این که او یا مبتلا می‌شود به بیماری جسمی یا روحی که هم خودش از مردم اجتناب می‌کند و هم مردم از او. در شرح شطحیات شیخ روزبهان بقلی (ص ۳۰۶) این جمله آمده بود، "اگر بند شوم در توحید، هزار سامری گریزان "لا مِسَاسَ" لامس". از این سخن چنین به خاطر می‌آید، که هر که اهل توحید نباشد، ناچار از خلق خدا گریزان باشد، و خلق از او گریزان شوند، بهانه یا خُلق و خوی او باشد، یا بیماری ظاهری او، چرا که تنها اهل توحید اهل جماعت و انس و مهر و شفقت با خلق خدا می‌باشند.

از تفسیر "الفواتح الإلهیة و المفاتح الغیبیة" دیدیم که هدف و مقصود سامری تمایز از خلق و ریاست و برتری بر آنها با خوارق عادات یاد شد. پس، هر که ریاست و برتری جوید بر خلق، هم خودش را از خلق بیگانه سازد و خلق را از خود دور گرداند. انبیاء و اولیاء- علیهم السلام- هیچ‌گاه از زیّ عبودیت خارج نشدند، و ریاست نجسند، و هنگامی هم که خدا منصب هدایت و رهبری را به آنها بخشید، آن را برای خدمت دانستند، نه برای برتری و سلطه جویی. بیگانه بینی و بیگانه هراسی، و وسواس، و سوء ظنّ شدید به دیگران، و برخی از بیماری‌های روانی مشابه همه از همین قبیل می‌باشند.